

بنی‌صدر و کردستان:

ایران امروز، ایران دیروز

معروف کعبی

این مطلب اشاره‌ای به سخنان ابوالحسن بنی‌صدر در مورد نقش او در کردستان در جلسه‌ای در کلن (۲۸ نوامبر ۲۰۰۹) است. اما این مطلب به همین جا خاتمه نمی‌یابد و سؤال مهمی را در مورد رابطه کنونی کردستان و ایران بوجود می‌آورد. بنی‌صدر در پاسخ به سئوالی آشنا که 'چرا به سربازان دستور داد بند پوتین‌هایشان را باز نکنند تا غائله کردستان را خاتمه می‌دهند!' با مقصر خواندن نیروهای کُرد بر درست بودن اقدامات و دستورات خویش تأکید می‌کند. تأکیدی که بایستی هر کس را به فکر فرو ببرد.

بدنبال آوردن بخشی از سخنان ایشان، در این مطلب تلاش می‌کنم تبیین و برداشت خود را، به عنوان یک کُرد، مختصراً ارائه دهم که اساساً در جهت نشان دادن تلاش ایشان برای توجیه آن سخنان مشهور است. در ادامه سعی می‌کنم ثابت کنم که این اظهارات در عین حال موضع ایشان در مورد کردستان، حقوق و خواست ملی و سیاسی مردم کُرد است، موضعی که به نظر من اکنون متأسفانه دست بالا را در موضع سیاسی اپوزیسیون جمهوری اسلامی در مورد کردستان پیدا کرده است: از مردم کردستان و نیروهای سیاسی آن انتظار می‌رود که به مبارزه سیاسی بپیوندند؛ به جنبش سبز [که صرفاً مربوط به سبزه‌ها نیست] بی‌تفاوت نباشند؛ به تمامیت ارضی ارجح بنهند، از جدایی اسم نبرند و... همچنین به خاطراتی شخصی اشاره می‌کنم.

بند پوتین‌هایتان را باز نکنید!

بنی‌صدر در جواب به این سؤال که چرا آن دستور مشهور را صادر کرد یادآوری می‌کند که اتفاقاً این او بود که در مقابل اعدام‌ها هشدار داد که با بدترین‌ها شروع و با بهترین‌ها ادامه می‌دهند؛ که وی اصولاً مخالف اعدام بوده است؛ که در 'انقلاب اسلامی' در مورد اعدام‌های کردستان سرمقاله

نوشته است. در مورد چگونگی جمله‌ای که بنی‌صدر بکار برده است ایشان می‌گویند 'بند پوتین‌ها را باز نکنید تا کردستان را آزاد کنید' درست است: "وقتی این حرف را زدم معنایش این بود که عده‌ای در کردستان جنگ راه انداخته‌اند. از این به بعد این آقایان که سؤال می‌کنند بایستی جواب بدهند. بگویند که ربط جنگ افروزی در کردستان با رژیم صدام (الان رژیم صدام رفته، خیلی اطلاعات هم اومده بیرون) معلومه که این رژیم با گروه‌های کُرد چه ارتباطی داشتند. بفرمائید چرا به عنوان زمینه ساز تجاوز عراق به ایران در کردستان جنگ راه انداختید؟ و الی طبیعی است که وقتی شما در یک قسمت از وطن جنگ راه بیاندازید نمیتوانند به شما تماشا کنند. تجاوز کرده‌اید به حق، به حقوق یک ملت تجاوز کردید. به حقوق مردم کرد تجاوز کردید..."

در ادامه احزاب دمکرات و کومله را متهم می‌کند که با انداختن نارنجک به خانه‌های اعضای شورای شهر سنندج (که با توافق هیئت نمایندگی مردم کُرد و هیئت دولت با شرکت بنی‌صدر در فروردین ۵۸ برای آن انتخابات انجام شد و نمایندگان آن احزاب در اقلیت افتادند) این شورا را تحمل نکردند و سؤال می‌کند اگر در آلمان به خانه نمایندگان مردم نارنجک بیاندازند، مردم از حکومت آلمان چه انتظاری دارند؟ به آنها مدال بدهند یا تحویل دادگاه بدهند؟

درخاتمه سخنان خود، بنی‌صدر به اقدامات درست و انسانی‌اش در دفاع از احزاب و مردم کُرد اشاره می‌کند. بدنبال اینکه گویا احزاب کومه‌له و دمکرات تقاضای تأمین از خمینی کردند، ایشان با منصرف کردن آن احزاب از آن تصمیم، آنها را از خطر اعدام نجات داد: "رئیس جمهور ایران از نظر اخلاقی صحیح ندیدم به کسانی که اسلحه بدست گرفته بودند ولی جنگیدند با دولت مرکزی، بدروغ تأمین بدهم. به آنها گفتم که اگر اسلحه را زمین بگذارید اعدام‌تان می‌کنند. من انکار نمی‌کنم [که به سربازان آن دستور را دادم] ولی تو بگو چرا جنگ راه انداختی؟" در خاتمه یادآوری می‌کند که جنایت هلیجه را ایشان افشا کردند و نیروهای کُرد از ترس صدام سکوت نمودند. همچنین به دخالت خود در افشای جنایت‌های میکونوس و وین، و در نجات هزار نفر از اعضای حزب دمکرات در ترکیه در این اواخر نیز اشاره می‌کند.

طبیعی است که در مدت بسیار کوتاهی بنی‌صدر نمی‌تواند به همه این مسایل بترتیب و بطور واضح

اشاره نماید. اما جواب بنی‌صدر به سؤال 'بند پوتین' که در کارنامه ایشان بصورت نازدودنی حک شده است، سؤالات بیشتری را برای شنونده ایجاد می‌کند. اگر نیروهای کُرد با جنگ افروزی زمینه‌ساز تجاوز عراق به ایران شدند (که بنی‌صدر دستور خود به سربازها را برای درنیاوردن پوتین‌ها بر این مبنا توجیه می‌کند) دیگر چرا آنها را در مقابل اعدام احتمالی توسط خمینی هوشیار کرده است؟ سپس با حزب دمکرات، شورای ملی مقاومت تشکیل داده است؟ مسئله جالب در مورد نامه بنی‌صدر به خمینی در خصوص تأمین دادن به احزاب این است که می‌گوید: " من تأمین بدم [بعداً] شما [خمینی] خلخالی را بفرستید آنجا؟ نه." پس اقدامات خلخالی در مخالفت اصولی بنی‌صدر با اعدام و بخصوص با اعدام‌ها در کردستان تأثیر داشته است. چرا بایستی منتقد اقدامات و فرستادن خلخالی به جایی از 'وطن' بود که در آنجا تعدادی زمینه تجاوز عراق را فراهم می‌کردند؟ به کدامیک باور کنیم؟ به تجاوز عراق و توجیه بند پوتین‌ها یا به مواضع انسانی شما؟ یا به تشخیص نیت خمینی و مخالفت با خلخالی؟: " [خمینی] می‌خواست استبداد برقرار کند و استبداد سرکوب می‌خواهد. این‌ها بهانه بود."

مگر نه این است که به گفته ایشان اسناد آرشیوهای صدام قابل دسترسی است و رابطه گروه‌های کُرد و صدام را نشان می‌دهند؟ ضرورت دفاع و حمایت از کُردها بنابراین چه بود؟

رویدادها

برای توجیه دستور مشهور نکته دیگر در سخنان بنی‌صدر پس و پیش انداختن رویدادها است. هیئت‌های نمایندگی چرا اصولاً در سنندج دیدار کردند؟ برای تعیین تکلیف شورای یک شهر؟ خیر. این جلسات بدنبال 'جنگ خونین سنندج' تشکیل شدند که در پایان اسفند ماه ۱۳۵۷، بوقوع پیوست که در آن بیشتر از دویست نفر از مردم شهر جان خود را از دست دادند. نقش صفدری نماینده خمینی، و پادگان شهر در ایجاد جنگ بسیار برجسته بود. صفدری شورایی **انتصابی** تشکیل داده بود و خواست هیئت نمایندگی مردم کُرد **انتخابات** برای شورا بود. مسئله نارنجک انداختن اگر صحت داشته باشد در ماه فروردین یا اردیبهشت ۱۳۵۸ بایستی صورت گرفته باشد. حمله شما به کردستان در

نقش رئیس جمهوری چرا یکسال بعد بوقوع پیوست؟ بنا به ادعای خودتان در حملات شهریور همانسال بدنبال جهاد خمینی و اعدام‌های کردستان، شما رئیس جمهور نبوده‌اید. اگر به فشار به نمایندگان منتخب مردم و نارنجک انداختن به خانه آنها اعتراض داشته‌اید، پس با اقدامات 'دادگاه‌های خلخالی چرا مخالفت کرده‌اید؟' " اگر در آلمان [به خانه نمایندگان نارنجک بیاندازند] مردم آلمان از حکومت چه انتظاری دارند... " بنی‌صدر هیچ اقدامی در دفاع از نمایندگانی که گویا تهدید شده‌اند انجام نداده است به جز دستور مشهور، آنهم به منظوری دیگر و با تأخیر یکسال!

حمله عراق به ایران در تابستان ۱۳۵۹ و چند ماه بعد از تصرف شهرهای کردستان (که جنگ ۲۴ روزه سنندج در اردیبهشت‌ماه نمونه‌ای از آن جنگ‌ها است) و با تنش‌هایی در جنوب ایران آغاز گردید. ارتش عراق در هیچ نقطه‌ای از کردستان دست به پیشروی و تجاوز به خاک ایران نزد. مسئله بر سر شط‌العرب و قرارداد الجزایر بود. برخلاف مجاهدین خلق ایران، در هیچ نقطه‌ای نیروهای مسلح احزاب کُرد راهنمای ارتش عراق نشدند و از سلاح‌های سنگین، تانک و هلی‌کوپتر برخوردار نبوده‌اند. اردوگاه‌های این احزاب در مدت حکومت صدام نه تنها از طرف ایران بلکه همچنین مورد تهدید حمله هوایی عراق نیز بودند. در تاریخ ۲۵ اردیبهشت ۱۳۶۷ در نتیجه بمباران شیمیایی اردوگاه کومله در 'بوته' (بوتی) ۲۲ نفر از اعضای این حزب جان خود را از دست دادند. این رویداد بدنبال هلبجه و پاداشی برای 'سکوت' بود! توپ باران اردوگاه‌های هر دو حزب توسط ارتش عراق چندین بار اتفاق افتاده است. عدم محکوم کردن بمباران هلبجه بطور علنی از همین تهدیدات و سرشت دولت عراق نشأت می‌گرفت.

کردستان در برابر ایران دیروز، ایران امروز

اگر توضیحات فوق برای بسیاری نکات تازه‌ای را در برنداشت، اما فکر میکنم بازگویی حقایق و بترتیب قرار دادن وقایع امری همیشگی است. در ده سال گذشته با حدود چهل نفر از ایرانیان پناهنده برخورد داشته‌ام که اکثراً در حد سنی بیست تا سی ساله و مدت اقامت آنها در این کشور خارجی به عنوان پناهنده به ندرت از پنج سال تجاوز می‌کرد. نام کردستان برای نزدیک به صد در صد این

افراد تداعی کننده 'سر بُریدن پاسداران' بود. مدت زیادی لازم بود که بتوان این نوع تفکر که از تبلیغات رژیم نشأت گرفته بود را به چالش گرفت. هشتاد در صد این افراد با شعرها و حتی اسم احمد شاملو آشنایی نداشتند. چند نفر از این افراد که بیشتر از سی سال سن داشته با برخورد به کتاب‌هایی در مورد تاریخ چپ در ایران، مسئله مذهب (برای مثال کتاب‌های شجاع‌الدین شفا)، و یا خاطرات حسین بروجردی (که بخشاً مربوط به کردستان است) بطور بسیار جالبی به بحث کشیده می‌شدند و در مواردی که تعریف می‌کردند، در میان دوستان خودشان صحبت‌هایشان به جر و بحث منجر شده بود. دیدن دفاعیات گل‌سرخ‌ی در یوتیوب که مولا علی را سبیل قرار می‌دهد، بسیاری از این دوستان را به وجد آورد. بدنبال اینها بسیاری از این دوستان در یوتیوب و اینترنت بدنبال این موضوعات و همچنین ویدیوهای کومله و دمکرات بودند. به قول یکی از آنها "به دوستانم گفتم که این همه سال شما فکر می‌کردید کومله (کۆمه‌له) یعنی چه؟ بهشان گفتم یعنی جمعیت، انجمن، سازمان."

جمعیت ایران را اکثراً جوانان زیر سی سال تشکیل می‌دهند. تجربه من می‌تواند تا اندازه‌ای جای نگرانی باشد و وجود جوانانی را نشان می‌دهد که حداقل به اطلاعات و دانش سیاسی بیشتری نه تنها در برخورد به کردستان بلکه در برخورد به مسایل دیگر در جامعه نیاز دارند. در خصوص ذهنیت‌های نادرست در مورد مردم کُرد، جمعیت ایرانی مثلاً در انگلستان کمابیش دارای همان خصوصیات هستند. برای یک کُرد تماس و نزدیکی با یک ایرانی راحتتر است تا بالعکس. برای شرکت در سالگرد قیام بهمن در جلوی سفارت ایران، بحثی طولانی در مورد بردن یا نبردن پرچم کردستان در میان ما کُردها صورت گرفت. آخر سر برای تحریک نکردن از بردن آن خودداری کردیم. اگرچه سرانجام سر و کله‌ی پرچم کردستان هم پیدا شد. با وجود اینکه صف‌ها جداگانه ترتیب داده شده بودند، دو شرکت‌کننده ایرانی یکی با در دست داشتن پرچم شیر و خورشید و دیگری با پرچمی با تصویر مارکس خود را به ما رساندند و هم و غم‌شان قرار دادن پرچم‌شان در کنار پرچم موجود در صف ما شد.

انقلاب و تحولات سیاسی به تحول فکری و اشاعه دانش نوین منجر می‌شوند. به نظر می‌رسد که

انقلابات در تاریخ جهان قبل از تحول بنیادی جامعه و دولت، فکر و آگاهی را دگرگون کرده‌اند. در گرماگرم انقلاب ۱۳۵۷ ایران، من یک جوان کُرد ده ساله بودم. بسیار به سرعت در افکار و جهان‌بینی چپ که از طرف سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران نمایندگی می‌شد غوطه‌ور شدیم؛ تیم فوتبال خود را سیاه‌کل نامیدیم؛ سرود برپا برپا ای هموطن سرها گشته دور از وطن' را یاد گرفتیم؛ از طریق شعرهای احمد شاملو با آپارتاید در آفریقا و استثمار نژاد سیاه آشنا شدیم؛ و کتاب‌های صمد به ما تحلیل طبقاتی جامعه را یاد داد. نام ایران تداعی کننده همه اینها بود. احتمالاً در آن دوران کسی از کردستان 'انتظار' بخصوصی نداشت، بلکه این بیشتر ایرانیان و نسل انقلابی بودند که جهان‌بینی و روش‌هایشان را بازبینی می‌کردند تا بتوانند آنها برای دیگران و از جمله کردستان مقبول باشند.

فرستادن اکیپ پزشکی به جنگ ترکمن صحرا، پیوند با دانشگاه تهران و مبارزان در شهرهای ایران نمونه‌هایی از تلاش مردم کردستان و احزاب آن با مبارزان و مردم در شهرهای ایران بودند. اگرچه گل‌سرخ و روزبه در ادبیات و اذهان جوانان کُرد جای گرفته بودند، بدون آنکه پژوهشی از نقش و عملکرد آنها صورت داده باشند، اما این توماج، جزنی و زنان فدایی اعدام شده بودند که اینبار به سمبل تبدیل می‌شدند. از آن طرف پوستره‌های مبارزان کُرد و فواد مصطفی‌سلطانی بر درب ورودی دانشگاه تهران نصب شده بودند. پوستره‌های لیلا و مارگاریت، دو پیشمرگ زن کُرد از کردستان ترکیه که در سالهای قبل از انقلاب ایران در ترکیه جان خود را از دست داده بودند جزو این پوسترها بودند. بعنوان یک کُرد همچنین با همان سرعت به مسایل ملی و قهرمانان مردم خود آشنا شدیم. برای ما طبیعی بود و الان هم هست که این دو، مبارزه در سطح آنچه سراسری خوانده می‌شد و مبارزه در کردستان برای حق ملی، جدایی‌ناپذیر باشد. از جغرافیا و تاریخ سرچشمه می‌گیرد.

در اینجا تنها اشاره به فدایی نیست. کومله، دموکرات و جریان‌ات خط سه نیز در آن دوره در بُعد وسیعی در این ارتباط بسر می‌بردند. اما آیا ایران امروز به حق تداعی کننده همان خصلت‌ها و مشخصه‌های دوران انقلاب ایران است؟ هدف این مطلب دادن حکمی بدون پایه نیست و ممکن است در جاهایی ادعاهایش اغراق آمیز باشد، اما برای تشخیص مسئله کردستان و تعریف 'انتظارات' از آن

در این دوره بایستی 'ایران' یکبار در آینه به خود نگاه کند. این چهره برای مردم کردستان قابل دفاع نیست. ویژگی این دوره بیان 'انتظار' از مردم کرد برای حفظ تمامیت ارضی است؛ به سخره گرفتن خواستهای آنان از جمله خودمختاری است که اکنون دیگر شعار کسی نیست. بنی‌صدر بدنبال داستان نارنجکها می‌پرسد: " مگر نمی‌گفتید خودمختاری؟!... " خودمختاری، فدرالیسم، استقلال، حق تعیین سرنوشت بایستی طبیعتاً از طرف مردمی مطرح شود که بتوانند بر خود حکومت کنند. اما کردستان ظاهراً دارای آن پتانسیلها نیست.

واضح است که بسیاری از شخصیت‌ها و سازمان‌های چپ و دمکرات ایرانی که نه تنها خواهان آزادی کردستان و تأمین حق تعیین سرنوشت آن بوده‌اند بلکه برایش مبارزه کرده و جان داده‌اند. اما به نظر می‌رسد گفتمانی که در سال ۱۳۵۷ این نوع سازمان‌ها بر شکل‌گیری‌اش تأثیر قطعی داشتند، اکنون جای خود را به نجات ایران و تمامیت ارضی آن داده است. گویا کردستان و خواست‌هایش تهدیدی برای ایرانی اینچنینی در آینده است. این جملات ممکن است دقیق نباشند. با وجود این نمی‌توان منکر تفاوت اساسی 'ایران امروز' با 'ایران دیروز' بود.

اجازه بدهید مسئله کردستان را با مسئله همجنس‌گرایی در اروپای دوران قبل مقایسه کنم که اگرچه تعداد زیادی طرفدار حمایت از انسانهای همجنس‌گرا بودند اما با قانونی کردن و دفاع از آن به عنوان یک دیسپلین در فکر آزادیخواهانه افراد و سازمان‌ها فاصله داشتند. از فشار جامعه و سنت هراس داشتند. آن دوره جای خود را به دوره‌ای داده است که دیگر کسی نمی‌تواند برای نخست‌وزیری، مثلا در بریتانیا، خود را کاندید کند بدون آنکه سیاست و نظر خود را در این باره دوباره یادآوری کرده باشد. نه تنها در مقام نخست‌وزیری، بلکه در مقام‌های پایین‌تر، نمی‌توان کسانی را به کار گماشت که مخالف این حق باشند. نه تنها اعمال و رفتار، بلکه بیان و به سخره گرفتن حق همجنس‌گرایان، معلولان، زنان و ... منجر به برکناری، جریمه و شاید دادگاه می‌شود.

آیا ادعای بنی‌صدر برای 'ایرانی بدون ولایت فقیه و جمهوری مردم' با سخره کردن خواست مردم کرد را می‌توان جدی گرفت؟ وی هم در این مورد با 'بدترها' (کردستان) آغاز و با 'بهترین‌ها' (شاید شخصیت‌ها و سازمان‌های سکولار و چپ) ادامه می‌دهد.

دقیقاً به این دلیل فوق است که این مطلب ارزش نوشتن پیدا می‌کند. سخنان بنی‌صدر حمله از راست به حقوق مردم کرد است. چپ و نیروی دمکرات و سکولار ایران امروز از این ضعف بدور نیست. در مراسم ۲۸ مرداد، روز جهاد خمینی به کردستان، که سال گذشته در لندن برگزار شد آقای نوری‌زاده در سخنرانی نیم ساعته‌اش برای حاضرین به تمامیت ارضی اشاره کرد. در جواب خانم مجری برنامه که گفت 'حرف زدن از جدایی که جرم نیست' رو به همان حاضران داد زد که در جایی که از جدایی و تجزیه حرف بشود حاضر به ماندن نیست و سالن را ترک کرد. بجز مجری کسی نظری بیان نکرده بود. مسئله جالب این بود که در ادامه تشنجی که پیش آمد یک مبارز ایرانی پشت میکروفون رفت و یادآوری کرد که کُردها از همه ایرانی‌تراند. مبارزی دیگر که متوجه کهنه شدن ادعای فوق شده بود جای او را گرفت و از تحقیقات خود سخن گفت: " [ای] بابا اصلاً در ایران قوم فارس وجود ندارد! معنایش این بود که خیالتان راحت باشد.

هستند سازمان‌ها و گرایشاتی که خود را چپ می‌خوانند ولی با شرط و شروط به مسئله کردستان برخورد می‌کنند. از زمان مارگاریت و لیلادها زن کُرْد در جنگ مسلحانه جان خود را از دست داده‌اند. مبارزات احزاب کُرْد جامعه کردستان را سیاسی و آگاهتر کرده و اکنون تلویزیون‌هایشان در حد خود و به نسبت تلویزیون‌های فارس زبان (اگر بی.بی.سی و صدای آمریکا را در نظر نگیریم) بسیار سیاسی‌تر و از فرهنگ بالاتری برخوردار هستند. همه اینها به تجارب و سی سال مبارزه اشاره دارند. برآستی همه اینها در تئوری صدام و زمینه سازی جنگ جایی می‌گیرند؟ آیا برآستی برای دمکراسی مجاهدین تهدید است یا کردستانی بفرض با حاکمیت سیاسی مستقل؟

مسئله ملی همانند حقوق همجنس‌گرایی، معلولان، زنان، اقلیت‌های مذهبی و... بایستی به حقی بدون اما و اگر درآید. به مانیفست درآوردن این حق (همزیستی یا جدایی) بهترین پاداشی است که مردم ایران می‌توانند به مبارزه سی ساله مردم کردستان بدهند. 'انتظار' از کردستان زمانی بجاست که چهره 'ایران امروز' تغییر یابد آنچنانکه کردستان را تهدید نیند؛ بلکه پتانسیل‌های آن را در جدایی یا همزیستی ارتقاء دهد؛ و کردستان را ادامه دهنده **آگاهتر** دمکراسی‌ای بداند، که تا سرکوب آن و نه هیچ بهانه‌ای دیگر، بنی‌صدر به سربازان خود دستور داد که بند پوتین‌هایشان را باز نکنند.

۲۷ آوریل ۲۰۱۰

- سخنان بنی‌صدر در شکل ویدیو در اینترنت موجود است
- به نوشته‌ای از همین نویسنده تحت عنوان 'انقلاب ایران و کردها، زمینه‌های تاریخی خواست خودمختاری' در سایت‌های عصر نو و هه‌لوئیست لطفاً رجوع کنید.